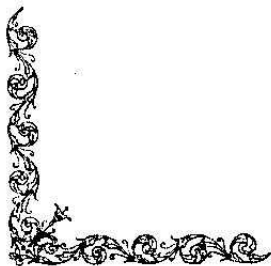




# دواکویه های محتاج

مجموعه اشعار

سید کمال الدین طباطبائی



طباطبایی، سید کمال الدین، ۱۳۹۳-۱۳۱۲  
واگویه های محتاج: مجموعه اشعار / سید کمال الدین طباطبایی؛  
ویراستار مجید طباطبایی؛ اشعار بخش ضمیمه مجید طباطبایی.  
تهران: گوهردانش، ۱۳۹۷  
۳۴۶ ص.

۹۷۸-۶۰۰-۱۶۴-۱۰۰-۸  
فیفا بخشی از کتاب حاضر اشعار مجید طباطبایی است.  
شعر فارسی- قرن ۱۴  
طباطبایی، مجید، ۱۳۴۴  
PIR ۸۳۵۲/ب۱۵۱۳ و ۲ ۱۳۹۷  
۵۲۷۴۲۷۸ ۸ فا ۱/۶۲



تلفن و نمابر: ۷۷۸۰۵۹۹۳-۷۱۳۰۹۶۰

پست الکترونیک: gohardaneh@hotmail.com

نام کتاب: واگویه های محتاج (مجموعه اشعار)

شاعر: سید کمال الدین طباطبایی

ویراستار: مجید طباطبایی

اشعار بخش ضمیمه: مجید طباطبایی

طرح جلد: حمیدرضا جهانی عابد

تایپ و صفحه بندی: گوهردانش

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۶۴-۱۰۰-۸

حروفچینی و پخش: انتشارات گوهردانش

چاپ اول: سال ۹۷ تعداد: ۲۰۰ نسخه

چاپ: گوهردانش صحافی: محمدپور

کلیه حقوق چاپ و نشر برای مؤلف محفوظ است.

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

فهرست

دیباچه

غزلیات و قصاید

الف

|     |                                              |
|-----|----------------------------------------------|
| ۷۲  | آغشته تیغ کینه به زهر جفا چرا.....           |
| ۷۴  | آن نازنین که رفته و بشکست جام ما.....        |
| ۱۲۷ | آنکه آغشته به خون کرد پر و بال مرا.....      |
| ۲۲۰ | اگر با جسم می‌بدم من آن مفتون زیبا را.....   |
| ۴۳  | اگر من مقار رحمت بپذیری این گدا را.....      |
| ۷۰  | ای ساق بلورین تو غایتگر دلها.....            |
| ۶۸  | بر آن شدی که نگویی دیگر خوب مرا.....         |
| ۴۵  | به اشک چشم من و قلب پر امید ما.....          |
| ۸۹  | ترسم که اشک دیده بر رخسار من مرا.....        |
| ۱۱۳ | دل شده آزرده از هجر رخ لبر چاه.....          |
| ۲۷  | دوست می‌دارم ای از جان و تن بهتر ما.....     |
| ۶۵  | دوش سودا زده ی عشق شدم جان را.....           |
| ۷۶  | دیدم آن چهره از خشم بر افروخته را.....       |
| ۱۵۳ | دیدم تو طبیب وضع بیمار مرا.....              |
| ۸۶  | دیدید ای عزیزان شام سیاه ما را.....          |
| ۱۹۳ | روزی نیامدی بنشین کنار ما.....               |
| ۱۱۳ | رها مکن دل خونین غرق آه مرا.....             |
| ۱۵۸ | زاهد ار منع کند باده پنهانی را.....          |
| ۶۶  | زدیده اشک غلطان شد چو دید آن قد رعنا را..... |
| ۱۷۸ | سپاس حق نگفتم آن زمان اوج نعمت را.....       |
| ۱۳۳ | صبا پیام ببر نازنین نگار مرا.....            |
| ۱۷۳ | صدا در مغزم امشب کرده غوغا.....              |
| ۵۲  | گرفته گرد غم این فرش و متکای مرا.....        |
| ۳۱  | گفتم به گل که نشو و نما می‌کنم تو را.....    |
| ۱۷۰ | مده از کف چراغ روشنی را.....                 |
| ۱۰۸ | من آن مرغ عشقم که افتادم از پا.....          |
| ۳۶  | یا رب این گلزار ویران شد چرا.....            |
|     | ب                                            |
| ۱۲۷ | ای خوشا دوران شور و التهاب.....              |

- ۱۸۰ ..... این چون و چند بهر چه باشد بگو جواب
- ۱۴۱ ..... بیار ای اشک بر این دامن آلوده ام امشب
- ۱۷۸ ..... بر بست هر دو نرگس خود را و شد بخواب
- ۱۳۳ ..... خوشم از اینکه ملامت کشم ز طعن رقیب
- ۲۱۱ ..... ز دست رفت مرا عمر و غافلم ز حساب
- ۱۹۲ ..... گدازه دل خون شد و جسم بود در تب و تاب
- ۳۸ ..... آن بی خبر از سوز دل من خبر نداشت
- ۲۷ ..... از علق سینۀ من نپیدن ای چیست
- ۹۶ ..... اگر به صدمه رفتن سان دینداری است
- ۸۸ ..... اگر تو معرجه ای بیای د اینجاست
- ۱۱۵ ..... اگر که آرزوی حالمی نگار است
- ۱۱۷ ..... اگر که یار طلب کرد بخواب یار من است
- ۵۳ ..... الهی جسم از تو درد از دست
- ۹۱ ..... امروز راز غنچه و بلبل شکایت است
- ۶۴ ..... امشب نسیم صبح به حال وزید است
- ۱۹۲ ..... ای چشم منتظر ثمر و نکه گاه رفت
- ۲۰۰ ..... ای دوست نگویم که ز حالم خبرت نیست
- ۳۴ ..... ای دوستان کهجاید کین پتک آهنین است
- ۱۲۸ ..... ای مدعی اینها که تو گفتی همه لاف است
- ۴۶ ..... این آه سرد غم زده از سینه من است
- ۱۴۲ ..... این سنگ نگارین که به زیر لگد ماست
- ۲۰۵ ..... این مرقد شریف که در قم منور است
- ۱۹۹ ..... با دوریت دلم ز کف بیقرار رفت
- ۴۳ ..... باد خزان وزید و گل از اعتماد رفت
- ۷۹ ..... باغ را گر گل نباشد کنج زندان خوشتر است
- ۱۸۵ ..... بامدادان مرا عطر گل افشانی نیست
- ۱۲۲ ..... بین به جای سرشک از دو چشم خون جاری است
- ۹۸ ..... بین رفیق مرا پای یکه تازی نیست
- ۱۶۷ ..... بر خیز ره نورد نه به این جای خفتن است
- ۱۲۸ ..... بر دل سوختگان دود کبابی کافی است
- ۵۰ ..... برو که خنده زیر لب روانم سوخت
- ۱۶۰ ..... بزم معشوق چو این بزم که فانی نیست
- ۶۵ ..... بلبل به غنچه گفت که پاییز در ره است

- ۱۶۶ ..... به خواب بود جوانی ولی چه زود گذشت
- ۱۱۵ ..... به غیر نرگس تو چشم سرمه سایبی نیست
- ۲۲۰ ..... به گوشه گیری گردون گر اشتباه من است
- ۱۱۸ ..... بی سعی باغبان رخ گل را جمال نیست
- ۲۱۸ ..... بیا که مردمک دیده را غبار گرفت
- ۱۱۷ ..... پا کشید از بزم و بی اعتبارم کرد و رفت
- ۱۷۵ ..... پشت به خیل عزیزان کرد و رفت
- ۱۲۳ ..... تاریکی به چو زلف هندوی تو نیست
- ۱۵۵ ..... تو را بهوش کن اگر نور زر نگاری هست
- ۲۲۱ ..... جسم مرا هجر رخ دلدار سوخت
- ۱۷۹ ..... چشمان من و ناوک بر رگه است
- ۱۹۶ ..... چه بد کردم که را هم از نیست
- ۲۱۵ ..... در جیب چرخ که می ریزد گمهاست
- ۹۴ ..... در خرابات کسی با من سخن ننشست
- ۱۷۲ ..... در دل هراس ز اهریمن رو گداز نیست
- ۱۰۰ ..... در دیده ام ز اشک شکیب و قرار نیست
- ۵۷ ..... در وطن مثل غریب من و غمخواری نیست
- ۱۶۴ ..... درون آینه زیبا و زشت یکسان نیست
- ۱۹۵ ..... دل این سوخته را طالع و تدبیری نیست
- ۳۶ ..... دل چون شکست دارو و درمان چه حاجت است
- ۳۶ ..... دل خموش من این نکته دوش پنهان گفت
- ۱۷۷ ..... دل شوریده عاشق همیشه در کمند تو است
- ۱۹۰ ..... دوستان فکر خداداد بشر آزاد است
- ۱۴۴ ..... دوستان کاذب ما را صدایی هست و نیست
- ۵۵ ..... دوش جمع عاشقان را وصف ابروی تو کشت
- ۲۲۱ ..... روز وصل نگار نزدیک است
- ۱۱۱ ..... رهانیدن مرا از این قفس ای دوست احسان است
- ۲۱ ..... ز آب دیده هر نیمه شب وضوی من است
- ۱۳۵ ..... ز پرگویی حاسد دل لبالب کاسه خون است
- ۱۳۲ ..... زخم دل من ز دشمنان نیست
- ۱۶۱ ..... زندگی دیگر برای من سراپی بیش نیست
- ۹۲ ..... زیاد از آنکه تصور کنی دلم تنگ است
- ۲۰۴ ..... سپهر کج مدارم ناگهان سوخت
- ۱۵۶ ..... سیاه دفتر من نامه‌ی تبه کاری است

- ۱۲۷ ..... سیلی محسوب از بخت ملالت کش ماست
- ۲۰۸ ..... شد موی سپید پس نیست
- ۱۸۸ ..... شکر خدای که جلوه دلدار دیدنی است
- ۱۲۳ ..... صبا خبر ز گل آورد و مه جبین نیست
- ۶۳ ..... طوطی خامش امروز سراسر سخن است
- ۶۱ ..... عه مان را از چه رو بال و پر پرواز نیست
- ۱۵۹ ..... عه کشتی نشستن جای هر بیگانه نیست
- ۱۱۲ ..... عشق را نتوان درون سینه خست
- ۱۲۱ ..... هم چرا امشب کمند آسا گریبانم گرفت
- ۱۵۶ ..... فریاد ما که در دل میگردد نداشت
- ۶۹ ..... کار من از اراق، گریبان دریدن است
- ۸۳ ..... کبکی به روی سنگ ای چشمه ای نشست
- ۸۶ ..... گل برگ پهن کرده دران لار توست
- ۲۵ ..... میر طناب امیدم که دل برده توست
- ۵۳ ..... مرا که گفت کنم شرح بس این کلمات
- ۸۵ ..... معشوق را لبی متبسم رضایت امارت
- ۱۲۰ ..... من دلسوخته از یار نگاهم کافی است
- ۱۹۷ ..... من که فرهاد غم شکوه در آئینم نیست
- ۱۲۲ ..... مه سال شد و سال ز هفتاد گذشت
- ۴۶ ..... ناوکی بر تارکم آن نازنین افکند و رفت
- ۱۱۹ ..... نی حشمت و جلال سلیمانم آرزوست
- ۲۷ ..... وزید باد حوادث چنان که گشتم مات
- ۱۹۴ ..... هر جا گذرم از قد سروش اثری نیست
- ۲۰۷ ..... هر چند روزگار به تلخی گذشت و رفت
- د
- ۱۲۳ ..... آتش به جان من زد و غارتگری نمود
- ۱۵۱ ..... آفتاب لب بامیم همه یاران رفتند
- ۷۲ ..... آفت کشیده ای که تنش خسته گشته بود
- ۲۸ ..... آن ناکسان که ضربه به عرش خدا زدند
- ۴۷ ..... آنان که راه حيله گری جستجو کنند
- ۱۶۲ ..... آنان که شعله بر حرم کبریا زدند
- ۷۱ ..... اگر مراد من رنج دیده حاصل شد
- ۲۱۲ ..... امروز هم برای من خسته شام شد
- ۲۱۰ ..... امشب دوباره نرگس من ترک خواب کرد

- ۱۹۰ ..... امشب ز دیده اشک امانم نمیدهد.
- ۱۱۰ ..... ای خوش آنروز که ما را پر سیاری بود.
- ۲۱۰ ..... ای دل بگو که احباب از ما چرا بریدند.
- ۴۲ ..... ای شده با هستی خود در نبرد.
- ۱۱۱ ..... ای که خون در دلم از حسن جمالت باشد.
- ۸۰ ..... ای نگار نازنین امشب نمازم دیر شد.
- ۶۰ ..... این یاوه ما حدیث گل یاسمن نبود.
- ۱۱۸ ..... با تو گفتیم و دهواره زبان گویا شد.
- ۸۲ ..... با رفتن تو مهرت خوارو زار شد.
- ۳۸ ..... با سرودن با ترانه عقده دل وا نگردد.
- ۲۱۲ ..... باد بیداد گرم سحر را بهال ک...
- ۸۲ ..... بادی وزید و کانه امیدم خراب شد.
- ۲۹ ..... باغبانی چو من خست ز نغمه...
- ۷۵ ..... بلبلم صحبت شیرینی دلش را نبرد.
- ۴۸ ..... به من گفتند ای درمانده دیگر ایامی آباد...
- ۱۴۰ ..... بهار آمد و گل و دشت را معطر کرد.
- ۱۶۲ ..... بهار و گل همه باغ را معطر کرد.
- ۱۴۵ ..... پدرم رفت و در خانه سیه پرچم زد.
- ۳۵ ..... تا که بودم هیچ غمخواری نبود.
- ۲۰۷ ..... تو را ملول اگر دل ز هجر دلبر شد.
- ۱۳۸ ..... حیف از نقش جوانی که سپردیم به باد.
- ۵۴ ..... خیرت هست که ما را سرو سودایی بود.
- ۱۷۴ ..... خسته هستم دوستان در دخمه پنهانم کنید.
- ۱۹۷ ..... خواب دوشین ز سرم پرده پندار درید.
- ۲۰۵ ..... خوش است گلشن اگر لاله در چمن باشد.
- ۱۷۷ ..... خوش آن غلام که با عشق شاه برخیزد.
- ۱۳۵ ..... جان به به لب آمد و آن نابغه تغییر نکرد.
- ۱ ..... چشم اگر آلوده شد انسان اسیر دل شود.
- ۱۹۰ ..... چه نغمه ایست که بر جسم و جان می آید.
- ۱۸۲ ..... چهره بگشای کس از غصه به جایی نرسید.
- ۱۱۴ ..... در پس تاریکی شب فجر تابان میرسد.
- ۱۲۰ ..... در مکتبی که زاهد و مفتی نماز کرد.
- ۱۰۹ ..... دست تو ز خاک صاحب نامم کرد.
- ۱۳۷ ..... دل شرحه شد و مزده ای از یار نیامد.

- ۵۱ ..... دل من باز به سوی تو روان خواهد شد
- ۱۸۹ ..... دلا سیاهی این شام تار میگذرد
- ۱۲۴ ..... دلبرم گر که گوشه چشمی به ما کند
- ۸۰ ..... دلبری دارم که عشق او مرا رسوا کند
- ۶۰ ..... دلی شکست چو پیوند مهر دوست برید
- ۱۰۳ ..... دوش آزدن ما رونق بازار تو بود
- ۸۹ ..... دوش بر نوح دلم مژده تسکین آمد
- ۱۶۰ ..... دوش دیدید رقیبان چه به ما خندیدند
- ۱۸۱ ..... دیشب ز دوست بر کفم خط امان رسید
- ۲۰۶ ..... راست بس صعب و بساید که کنم ترد
- ۵۷ ..... رفتش بوز دل را به سماوات رساند
- ۱۵۷ ..... ز کوی میکش یاران خاد بر گشتند
- ۶۸ ..... زابرین اندر خروشان عرشی حاکم می کنند
- ۱۴۵ ..... زیارت کردن رضوان رویا نهایی بود
- ۱۸۴ ..... سالها بر سرم اندیشه فروزان بود
- ۱۵۱ ..... سپهر امشب فروزان است گل یار مرا
- ۱۲۶ ..... سروستان مرا طوفان بی بنیاد بر سر
- ۹۹ ..... سروش عالم غییم قبول مستی داد
- ۱۱۹ ..... سوار محمل لیلی ز دور پیدا شد
- ۱۲۶ ..... شب فرخنده ما را سرو سودابی بود
- ۱۳۸ ..... شبی پیاده به کویت روانه خواهم شد
- ۲۱۷ ..... شکرو شه رمضان خوب به انجام رسید
- ۱۶۸ ..... شکوفه شیفته غنچه دهانت بود
- ۹۹ ..... صبا بوی گلستان اگر گذارت شد
- ۲۱۷ ..... صوت و تکبیر ندانم ز کجا می آید
- ۲۵ ..... طالبان عشق ترویر و ریا کمتر کنند
- ۵۱ ..... طایران وقت سحر غالیه خوان می آیند
- ۲۰۰ ..... عاقل چنان به خاطر دنیا نمیدهد
- ۳۷ ..... عزیزان جمله رنجیدند و رفتند
- ۲۰۹ ..... عشق تو کردست مرا پای بند
- ۵۰ ..... عمر خود را حجاب باید کرد
- ۷۰ ..... غافل شدم و هر دو جهانم به فنا شد
- ۱۵۱ ..... غزل دگر دل خون من را دوا نکند
- ۴۱ ..... کاش می شد راز دل افشا نمود

- ۱۵۲ ..... کبود، ای آسمان یکروز کام من نه بر دل شد.
- ۱۴۲ ..... کمند زلف تو ما را به خویش دعوت کرد.
- ۱۹۶ ..... کید شیطان لعین گشت مرا پیدا کرد.
- ۱۸۱ ..... گر پرسی از این چشم کز این دهر چه ها دید.
- ۸۵ ..... گر من سوخته یک گوشه نشینم چه شود.
- ۱۱۶ ..... گشت حیران هر که وصف چهره ی یوسف شنید.
- ۱۹۸ ..... گفتم از گوشه نشینی و جدایی فریاد.
- ۹۸ ..... گفتم کنایه و مکرر نمیشود.
- ۳۲ ..... گفتن سوخته دلان باید از او حذر کرد.
- ۹۲ ..... گویند دلی که زاید.
- ۷۹ ..... محراب ابروی تو به حصص جان نمود.
- ۱۲۷ ..... مرا به زلف سیاه و گفتگ بود.
- ۵۹ ..... مرا یک کلیه و خست دلی.
- ۱۹۱ ..... مرغ عشقم به تن نقل گریزم تر.
- ۴۵ ..... مزده برادر شب سیه به سران.
- ۱۷۲ ..... مشکن آن دل که به تو لطف و دلفان دارد.
- ۱۸۵ ..... مشو ملول که این روزگار میگذرد.
- ۱۹۸ ..... من آن خرابه نشینم که زیر چرخ کبود.
- ۱۹۲ ..... نکنم ز دوست شکوه به جمال یار سوگند.
- ۱۲۶ ..... نه هر که زوجه شد سر همسری داند.
- ۶۳ ..... نهال با ثمری را اگر کنی بنیاد.
- ۱۰۳ ..... وصل دلیر گر بخواهی درد می باید کشید.
- ۱۸۷ ..... وقت گل صورت زیبای توام یاد آمد.
- ۵۷ ..... هر چند سهم ما ز فلک تازیانه بود.
- ۱۲۳ ..... همه طناب محبت کشیده و رفتند.
- ۸۷ ..... همیشه اشک روان از بصر نخواهد ماند.
- ۵۴ ..... همیشه مرغ سرش زیر پر نمی ماند.
- ۱۰۰ ..... یاراگر گوشه چشمی به من زار نکرد.
- ۱۸۲ ..... یک پیر شبی خواب زر و گنج طلا دید.
- ۲۱۴ ..... یوسف به این رها شدن از چاه دل میند.
- ۱۳۴ ..... نیمه شب دیدن دلداری لذیذ است لذیذ.
- ۳۴ ..... ای بی ادب حریم ادب را نگاه دار.

- ۱۷۹ ..... ای بیک نامور که خیر آری از نگار
- ۲۰۱ ..... ای دل ز راز بسته خود پرده بر مدار
- ۵۵ ..... با این نسیم عطر شکوفایی بهار
- ۱۰۴ ..... یا خموشی تو ای شمع شبستان سحر
- ۱۶۳ ..... بر سرم نیست پس از تو سر سودای دگر
- ۱۵۹ ..... به تنبای عظامت ز کف فتادم صبر
- ۱۷۶ ..... به سرد و دل گرم عاشقان سحر
- ۲۰۹ ..... به ز سقف و در بسته دوری یار
- ۲۰۸ ..... به این دل غرقاب خون نزن نشتر
- ۳۳ ..... تار من در این باغ چشمان پدر
- ۱۲۹ ..... خال لب پیچش یسوی یار
- ۱۵۵ ..... ز جهل، ز رانی دلمه حق فریب مخور
- ۱۶۵ ..... سپیده دم چه نسیمی وزید بر من
- ۱۶۵ ..... کمین غلامت منم خور و پست و حقیر
- ۱۹۸ ..... گر نسیمی وزد از گیسوی حکین دار
- ۱۸۶ ..... گوشه دخمه ای افتاده یکی پیر
- ۱۷۶ ..... من و فراق تو و دوستان بی تدبیر
- ۱۷۶ ..... منم که سوختم از هجرو دوری دلدار
- ۱۳۹ ..... نیست در لوح ضمیرم قد و بالای دگر
- ۸۱ ..... هر چه دل صد چاک تر زیاتر آید پیش یار
- ۳۷ ..... همسفر آخر چرا این ره دو تا شد همسفر
- ز
- ۱۱۷ ..... آمد ندا به سبزه و سجاده ات نماز
- ۱۲۵ ..... اگر خورشید باشد عالم افروز
- ۹۰ ..... بغیر موهبت کردگار بنده نواز
- ۲۱۶ ..... بیا به دیده خوناب گلاب انداز
- ۱۰۱ ..... تو کوکب فلکی با من این چنین مستیز
- ۴۸ ..... ز من به یار بگو چهره در نقاب انداز
- ۱۷۰ ..... مردم دیده بر این دل نگران است عزیز
- ۲۱۸ ..... نمدانم چرا حیرانم امروز
- ۱۸۸ ..... هر چند گشت عمر من بی نوا دراز
- س
- ۲۰۶ ..... احوال دل از ساقی میخانه پیرس
- ۱۲۹ ..... به جسم گر رسد آرم روزگار مترس

- خبری آورد از سرو روانم هر کس ..... ۹۵  
ش
- آشکار را نکتم راز بهر نادریش ..... ۱۱۲  
به راه عشق قدم چون نهی ثنا خوان باش ..... ۱۰۶  
به صد اندیشه هستم در خیالش ..... ۲۱۳  
بیا و ترک خصومت نموده انسان باش ..... ۷۴  
تا به کی بودن در این بازار حرمان در خروش ..... ۱۳۵  
تا چرخ بخت نره خندان باش ..... ۱۲۹  
چراغ سحر من گردید خاموش ..... ۹۷  
دوش دلی عاشقان را نیمه شب بیدار باش ..... ۱۰۶  
دیدنی ای دوست اگر بومش در انگیزش ..... ۱۶۸  
روز و شب ای به روی بسته باش ..... ۴۱  
ساقی گنه به سلسله کت یار حسن ..... ۸۸  
یارب تو را قسم به جفا و جلال تو شر ..... ۱۸۳  
ق
- طعنه مزین به زیور دلدادگان عشو ..... ۲۱۰  
ک
- بنوش باده که تا دل ز کینه گردد پاک ..... ۹۵  
گ
- مزن مطرب پریشانم دلم غرق است در آهنگ ..... ۲۵  
م
- اجل را گو اگر آیی تو را من دست و پا بوسم ..... ۴۹  
از ازل رشته تدبیر رها بنمودیم ..... ۹۲  
از تو چه نهان ما ره میخانه گرفتیم ..... ۷۱  
از طعنه دشمن کله بسیار ندارم ..... ۱۸۶  
اگر در عالم رویا رخ چون انورت بینم ..... ۷۵  
او رفت و من چو ابر بهاران گریستم ..... ۳۰  
ای اهل ذوق کآمدی اینجاست تربتم ..... ۸۲  
ای آفتاب حسن من از ذره کمترم ..... ۵۹  
ای به قربان لب لعلت سرا پای وجودم ..... ۱۹۳  
ای خوش آن باده که با یاد دلش نوش کنم ..... ۲۲۲  
ای دل در این زمانه افسانه سوختم ..... ۱۱۴  
ای دوست اگر در نظرت خار شدم ..... ۱۵۴

|     |                                                  |
|-----|--------------------------------------------------|
| ۷۸  | این خشمم از کجاست که سردر نمیکنم.....            |
| ۲۱۴ | این گنگ به آن بلبل گویا چه نویسم.....            |
| ۱۰۷ | ب ز بسم الله گویم را ز رحمن الرحیم.....          |
| ۳۹  | با خویش خلوت است دمی گفتگو کنیم.....             |
| ۲۱۳ | باز در فکر دل خون شده ام افتادم.....             |
| ۳۲  | با لایستی خمیده به صحرا نمیروم.....              |
| ۱۰۲ | ده از و نایب دل هر لحظه در ساغر کنم.....         |
| ۱۶۶ | بکنم سیبچه و بی مهر و گیاه آمده ام.....          |
| ۱۶۰ | بگو غم را اگر سادی ز خواب ناز بیدارم.....        |
| ۱۵۰ | به پست بده خیم بد را نهان کردیم.....             |
| ۱۸۲ | بی نور شرع عشق و صفای نمیکنم.....                |
| ۷۵  | بیا به دید خرد بر سر نظران کنیم.....             |
| ۸۳  | بیا عزیز کز این دوانتان آره کنیم.....            |
| ۱۳۰ | بیا کز دیده خون باریم و در دانه اذر اندازیم..... |
| ۷۳  | بیا که خوی پلیدی ز خویش دور کنم.....             |
| ۲۱۵ | بیا که هجر و فراغت نمودم محسوم.....              |
| ۶۱  | پریر شدم و لیک درون کلاله ام.....                |
| ۴۰  | تا چند گرد پهنی دنیا دوانیم.....                 |
| ۱۳۷ | تجمعی است چرا عیب اهل راز کنیم.....              |
| ۱۵۰ | تک درختی بی ثباتم سنگ طفلان میخورم.....          |
| ۴۸  | تنی یا روح خسته بخار صحرایی نمی دانم.....        |
| ۴۰  | تو شمع خانه من بودی نفهمیدم.....                 |
| ۱۸۹ | جز پادشاه خوبان با دیگری نگویم.....              |
| ۱۵۹ | چشم را من زیر پایت فرش احمر میکنم.....           |
| ۳۹  | چو گرد از سر کوی تو بی وفا رفتم.....             |
| ۱۴۷ | چه بد کردم مگر کز رویت و دیدار افتادم.....       |
| ۱۷۱ | خانقاه صوفی ار دعوت کند رد میکنم.....            |
| ۵۶  | خسته ام خسته ام به یار قسم.....                  |
| ۱۵۸ | خسته ام دیدی و بر سر بزدی شمشیرم.....            |
| ۵۲  | خود را ز قید و بند جهان گر رها کنیم.....         |
| ۸۴  | خوش آن سپیده دم که به رخ آب میزدم.....           |
| ۲۱۹ | خوشا روزی که خود را زین هیاهو ها جدا بینم.....   |
| ۲۱۶ | خوشم از اینکه در این دیر قیل و قال ندارم.....    |
| ۲۶  | در حسابی که بود روز جزا اندیشم.....              |

- در گذرگاه زمان من به گلی خوش بودم..... ۲۰۳
- در دل غمی نهفته و عنوان نمیکتم..... ۱۶۶
- در ضمیرم بود روزی این چنین تنها بمانم..... ۱۶۷
- دگر از کلبه سوی باغ و گلستان نروم..... ۱۷۱
- دل آنچه خواست خواهش او برنمیکنم..... ۱۲۵
- دل همی لرزد که در این عشق رسوایش کنم..... ۱۳۳
- دوستان در قلب خود ناگفتنی بسیار دارم..... ۳۴
- دوش یاد رخ دوست شبم سر کردم..... ۱۹۴
- دوش در سرم رویا رخ نازت دیدم..... ۹۸
- دوش دیدند رفیقان به کنار جویم..... ۹۴
- دیگر پس از بنفشه به در نمیکنم..... ۱۰۹
- دیگر نظر به درت زده نمیکتم..... ۱۵۷
- رسید مژده که من است این بار..... ۱۶۳
- روز در غم و شب به سرم چه کنم..... ۱۹۶
- روز و شب نرگس شهبازی مرا میجویم..... ۱۶۴
- روزی که پا به وادی عشقت نهادیم..... ۹۰
- ز تندبهای تو ای بی وفار اندم جرس فتم..... ۶۷
- ز دوری تو از این قلب بی ثبات گذشتم..... ۲۰
- ز شوق زلف پر از چین تو هلاک شدم..... ۹۰
- زبان خموش ولی آه آتشین دارم..... ۱۰۷
- ساقیم گفتا بیا مست و غزلخوان میروم..... ۱۵۴
- سر چه باشد تا نثار قامت رعنا کنم..... ۱۳۴
- صبا به یار بگو در فراق تو مردیم..... ۱۹۵
- فلک مرا نگذارد دمی بیاسایم..... ۷۰
- قربان با وقاری آن مردنت شوم..... ۳۵
- کاش هنگام سفر توشی فراهم داشتیم..... ۱۴۶
- گر از انوار رخت کسب کرامت کرده ام..... ۱۷۲
- گر پسندت هست قلب خویش گلناری کنم..... ۱۱۹
- گفتند دوستان غم خود را نهان کنم..... ۱۵۷
- گویند همه کوهیم در بینش تو بادیم..... ۵۵
- ما شیفتگان قامت دلدار آمدیم..... ۱۶۹
- ما در این دنیای بی سامان نگاری داشتیم..... ۲۵
- ما در جهان به خون جگر آکتفا کنیم..... ۲۰۴
- ما راه عشق از دل و جان برگزیده ایم..... ۶۹

- ۶۴ ..... ما گر خموش گوشه خلوت نشسته ایم
- ۱۴۰ ..... ما گر سرای دهر ز خشت طلا کنیم
- ۷۶ ..... مادر این جمع بیایید که دیوانه شویم
- ۱۲۹ ..... مردمان دیده را دریای احمر میکنم
- ۸۸ ..... مرشد پیر گر آرد خبر از دلدارم
- ۹۷ ..... مرید گل را در گلستان از چه رو باور کنم
- ۱۷۴ ..... ماسران ز بس از سینه آه و ناله کشیدم
- ۱۰۲ ..... من ز این آسمان آبی ابری تار میخوام
- ۱۹۱ ..... من از این درخت سوز جگری میخوام
- ۱۰۴ ..... من از بد بدیت ز آفتاب فرجام مینالم
- ۶۲ ..... من از خورشید در دهر عمری را فنا کردم
- ۲۱۹ ..... من از فراق تو ای دلدارم گریه کنم
- ۷۱ ..... من این میثاق کردم از زبان
- ۱۸۳ ..... من آشفته غرق در بحر
- ۳۳ ..... من آن دیوانه ی عشقم که هر کس بزند
- ۷۸ ..... من به امید وصال رخ دلدار خورم
- ۱۲۱ ..... من به بیگانه دگر راز دل افشا نکنم
- ۲۹ ..... من حاجتی جز تو تمنا نمی کنم
- ۸۷ ..... من خاموش به نزد همه کس خوار شدم
- ۱۳۱ ..... من خرابه نشین میل بارگاه ندارم
- ۶۲ ..... من ز اسرار دل سوختگان آگاهم
- ۱۴۸ ..... من کودک جست و خیز و رویا بودم
- ۱۰۵ ..... من گل خشکیده افتاده در گلخانه ام
- ۳۲ ..... من و فراغ تو هر شب چه گریه ها که نکردم
- ۲۰۲ ..... منم آن که در این شهر بی ثبات غریبم
- ۲۴ ..... ناصح به رمز و راز تو گر اکتفا کنم
- ۷۶ ..... وقت آن است که آتش به تن و جان فکنم
- ۸۰ ..... وقت آن است که با دوست به میخانه رویم
- ۷۷ ..... یا رب من سرگشته حیران چه کنم
- ن
- ۱۷۵ ..... آن قامت زیبا ز تو سوز و شر از من
- ۲۱۵ ..... آن ناکسان که قتل حسین بود کامشان
- ۲۰۸ ..... از پس پرده عیان شد شب ظلمانی من
- ۱۸۷ ..... ای پاکباز سجده به غیر از خدا مکن

- ۶۵ ..... ای دل بسوز و دیده‌ی خود خون ناب کن
- ۲۰۱ ..... ای دل ربوده از من و پنهان ز چشم من
- ۱۰۱ ..... ای سرشک شب دیجور مرا یاری کن
- ۳۸ ..... ای کردگار ظلمت این شب دراز کن
- ۲۶ ..... این دل غم زده بی یار نخواهد بودن
- ۷۴ ..... ببار ای اشک از چشمان غمگین
- ۲۱۸ ..... برخیز شب چراغ دل روشن کن
- ۲۰۲ ..... بنال بلبل مشکوه ز روزگار مکن
- ۲۲۲ ..... بیا به بن تن نهاده ام نگاه مکن
- ۱۷۳ ..... خوشا آن دل که باشد دیگ جوشان
- ۲۰۴ ..... خوشا ماهی دریا رطه زرد
- ۱۰۵ ..... دگر ز کوی تو رم بیا جام کن
- ۱۵۲ ..... دلا به یاد رخ یار عشق بازی کن
- ۱۴۱ ..... دماغ میل ندارد به لاله و سیمین
- ۹۶ ..... دهند مزده که آید زراه فروردین
- ۲۷ ..... دید افتاده به خاکند همه صف شکن
- ۱۶۴ ..... دژه ام ذره‌ی افتاده ز خورشیدم من
- ۵۸ ..... رشته بگسسته را چنگش مزن
- ۱۸۴ ..... روزگار من و دل گشته چو سنگ و دندان
- ۱۰۰ ..... ز شوق وصل چو دیوانه ای خروش مکن
- ۱۹۹ ..... زبان ز شوق تو لال است پس مدارا کن
- ۲۰۰ ..... ساقی هزار باده‌ی صهبا به جام کن
- ۱۱۱ ..... ساقیا بده جامی بر من از می گلگون
- ۱۰۷ ..... عقده گر داری بیار مهربان اظهار کن
- ۲۸ ..... علی آن شهسوار عدل و ایمان
- ۸۱ ..... غروب می رسد از ره عبت نگاه مکن
- ۱۶۱ ..... کجاست دوست که بیند حباب دیده من
- ۱۱ ..... گر چه حیران شدی از بی سرو سامانی من
- ۲۰۶ ..... گشت ز شاخه جدا نو گل خندان من
- ۴۲ ..... لوح زرینی به قلب پاک ختم المرسلین
- ۵۶ ..... مپوش چشم خرد را ز من مروت کن
- ۱۶۹ ..... مخندید ای شما چابک سواران
- ۹۲ ..... مرا که نیست برادر دماغ خندیدن
- ۱۵۵ ..... مست و مدهوش تو هستم تو مرا باور کن

|     |                                     |
|-----|-------------------------------------|
| ۷۷  | من نگفتم که دل خون شده ام خون تر کن |
| ۲۰۳ | یا رب این کوه غم و قلعه ویرانه ی من |
| ۸۲  | این خامه را بسوز و زگردون سخن مگو   |
| ۲۰۲ | تو بگو ای شب دیجور که غمخوارم کو    |
| ۱۶۸ | تو برو این چمنی پس بگو بهارت کو     |
| ۱۱۵ | تو کوه صدفی خارروزگار مشو           |
| ۱۳۱ | جانم بیکم فدای رخ بی مثال تو        |
| ۱۵۳ | بجز پیر خرابات دگر همدم کو          |
| ۱۸۰ | دل تند بر من ز سینا ران ترجمی کو    |
| ۱۸۴ | شب هجران من شده بایانش کو           |
| ۱۵۳ | من که افتاده ام به خانه تو          |
| ۴۴  | با یاد گل روی تو افسرده و خسته      |
| ۱۳۹ | چشم مست و سیاه یعنی چه              |
| ۶۳  | حرارت تو خورشید و چهرهات چون        |
| ۱۰۹ | دل خانه ی عنکبوت نیست بر باد مده    |
| ۱۱۶ | شنیدم مرغکی بی آشیانه               |
| ۶۶  | ظلمت شب سپری گشت چه شد پروانه       |
| ۱۳۶ | اگر از پیچ و خم عشق خبر دار شوی     |
| ۱۳۱ | اگر چه ناله کند نی ز نای تنهای      |
| ۱۲۲ | ای برگ که پژمرده آفات زمانی         |
| ۱۷۰ | ای دل ز سوز سینه بر آور شراره ای    |
| ۱۴۹ | ای روح مجرد که در این جلد نهانی     |
| ۶۸  | ای شب تیره ز تنهایی من بی خبری      |
| ۱۰۱ | ای شمع پا به عالم علیا گذاشتی       |
| ۱۸۰ | ای مشفق که از تن تبار واقعی         |
| ۵۹  | ای نوشکفته گل که دل از من بریده ای  |
| ۶۱  | بگشایم از خموشی لب را چه میکنی      |
| ۱۲۷ | به بلبل گفت زاغی از چه مستی         |
| ۱۱۳ | به درگاه الهی آه و زاری             |
| ۴۷  | به قلب کاسه خون پا نهادی و رفتی     |
| ۱۳۱ | به کجا برم شکایت تو گرم زدر برانی   |

|     |                                                |
|-----|------------------------------------------------|
| ۲۱۲ | بربر شدم ولی ز گلستان نیامدی.....              |
| ۲۹  | تو ای بقیع که بر عرش آستان باشی.....           |
| ۵۱  | تو ای فرزانه با این رفتنت دیوانه ام کردی.....  |
| ۶۷  | تو آن مرغی که از گلشن جدایی.....               |
| ۱۲۴ | تو خرد مندی که خود را غرق زحمت میکنی.....      |
| ۲۱۴ | تو هزار عاشق مسکین بلا کش داری.....            |
| ۱۶۲ | چو سرو د مگر قامتش نمیدیدی.....                |
| ۱۷۴ | چون خطام کرد مرا گوشه ویرانه ای.....           |
| ۱۳۰ | دل م برد از نعمان ابروی.....                   |
| ۱۰۸ | دوش در خویش شدم غرق به سرگردانی.....           |
| ۱۲۳ | دهر را بازیم بگرفتم با بیکی.....               |
| ۱۱۰ | روح پاکی به در از جانی.....                    |
| ۱۸۸ | سینه خاکستر شد ای پای - سان حمتی.....          |
| ۶۶  | شامگاهان بود و بزم و رزم و مهر در خانه ای..... |
| ۳۰  | شب به پایان شد و زد بانگ سحر.....              |
| ۱۲۴ | شکوه و عظم خود ابراز کردی.....                 |
| ۵۸  | ضعیفان را غم نابود و بودن نیست میدان.....      |
| ۱۲۲ | عشاق را به اوج تریا گذاشتی.....                |
| ۸۳  | کیوتر دل من بازگشته سودایی.....                |
| ۱۹۴ | کسی نگفت چرا از همه کناره گرفتی.....           |
| ۱۴۸ | گر کافرم بدانی ور مومنم بخوانی.....            |
| ۱۳۶ | گرفته دیدگانم را غباری.....                    |
| ۲۱۱ | گشته صحرا بسی تماشایی.....                     |
| ۴۲  | گشودی بال و زین ویرانه جستی.....               |
| ۴۹  | مرا اسیر نمودی و رخ نهان کردی.....             |
| ۱۰۵ | مرا به بزم طلب کردی و نهان گشتی.....           |
| ۵۳  | مرا تنها رها کردی و رفتی.....                  |
| ۱۷۰ | نمیخواهد دلم دیگر که مزگان ترم بینی.....       |
| ۱۴۰ | وصف بشنیدن از اوصاف گلستان تا کی.....          |
| ۲۲۳ | دشنوی ها                                       |
| ۲۲۵ | کر بلا                                         |
| ۲۲۶ | در سوگ همسر                                    |
| ۲۲۶ | حضرت ابراهیم                                   |
| ۲۳۲ | قتلگاه                                         |

|     |                                      |
|-----|--------------------------------------|
| ۲۳۳ | حضرت عیسی                            |
| ۲۴۱ | خطاب مادر محزون به فرزندش            |
| ۲۴۲ | مناجات                               |
| ۲۴۳ | مثمر ثمر                             |
| ۲۴۶ | از وطنم                              |
| ۲۴۷ | سرزمین نینوا                         |
| ۲۴۸ | شاد و مگر                            |
| ۲۴۹ | دارستان حضرت یعقوب                   |
| ۲۵۴ | رستان حضرت به سف به نقل از قرآن مجید |
| ۲۶۹ | متین                                 |
| ۲۷۱ | نالایق زیب                           |
| ۲۷۴ | علی                                  |
| ۲۷۵ | آیین                                 |
| ۲۷۶ | قصه پدر و فرزند                      |
| ۲۷۹ | گاو مریض                             |
| ۲۸۱ | رباعیات                              |
| ۲۹۵ | قالب های دیگر                        |
| ۳۰۳ | اشعار مناسبتی                        |
| ۳۱۹ | تک بیت ها                            |
| ۳۲۹ | ضمیمه                                |

هرچه اندیشی پذیرای فناست

آنچه در اندیشه ناید آن خداست

"مولانا"

## معرفی

در اولین روزهای ماه واپسین بهار مصادف با دوم خرداد سال هزار و سیصد و دوازده خورشیدی آن زمان که بهار حاصل خود را در باغ های مصفا و مشروب به نهرهای زلال جستجو می کرد فرزندی از سل حضرت رسول در روستای زیبایی چشمه احمد رضا دیده به جهان گشود آنجا که قریه ای است فتاده بر مغرب اصفهان در ۳۰ کیلومتری غرب شهرستان تیران در همسایگی نجف آباد، به سالی که گل سر سبد زیبایی و لطافت و سرسبزی مناطق اطراف است در کنار چشمه همیشه جوشان در صحن دل انگیز روح بلند امام زاده احمد رضا که در جوارش ماهیان قرمز سیاه تن خود را بی هیچ آلاشی به دست آب سپرده در سماع مفرح زندگی به سر می برند و سال که کوه صخره ای بر تن روستا همه چیز را پر شور و شاعرانه می کند این جا روستایی است سرچک و صاف ناپذیر و ای بسا همین روح لطیف جاریست که فرزندان این خاک در کنار مدرسی و عالمان فروانست به جمعیت آن زمان روستا به نظم سخن گفتن و شعر را سهل تر از گویش شیرازی انجام می رسانند. در چنین زمان و محیطی مردی روحانی و اهل علم و عمل که معاش خود را از زراعت میگذراند و او را مشهور به میرزا حسین می شناسند این فرزند تازه چشم گشوده خود را کمال آیین می نامد و او دم به دم در مسیر رشد و تعالی طبع لطیف خود را در هجمه ای چنین نورانی می یابد اما گویا معمار هستی باید این الماس را تراش دهد پس تند بادهای حادثه پیاپی سراسری رسد مادر را در نوزادی و پدر را در خردسالی از دست می دهد (آنچنان که در شعری با مطلع "موند مرا گلی که زایید" می گوید) و با شرایط دشوار دست روزگار او را به شهر اهواز برد و پس از مدتی کوتاه و طاقت فرسا بازی های بعدی گردش ایام یکی پس از دیگری آغاز می شود. دوره ای طلبگی در نجف آباد؛ اعزام اجباری به سربازی و پس از آن اشتغال به کار مای سخت و همراه آن کسب تحصیل؛ اما علیرغم هوش سرشار و شگرف فردی یتیم و غریب بایستی نان در آورد و مدارج رسمی پایان می یابد اما هیچگاه دست از خواندن و خواندن نمی کشد. روز های سخت؛ تلخ و جانکاه می گذرد و در طلوعی دیگر همسری متین و پاک از دیار قزوین را در کنار خویش می گزیند که همواره دوران در کنار وی بودن را به شیرینی و نیکی وصف

ناپذیر یاد میکند در شمال تهران سکنی می یابد و صاحب سه فرزند پسر و یک دختر می شود طبع لطیف پرورش یافته اش او را دست در نگارش قطعاتی چند می نماید اما با حادثه از دست دادن همسرش در اولین روز بهمن ۱۳۷۸ آتشفشانی از احساس و فراغ از عمق طبعش فوران میکند و در فاصله سه سال و نیم بعد فرزند پسر ارشدش به دیار باقی می شتابد و آتش هجران را شعله ور می سازد. مجموعه ای را که در پیش رو دارید غالباً حاصل آن دوران و تعدادی دیگر نیز به قبل آن می باشد.

آدمیان پر فروغ شعر و ادب پارسی که به حق زبان عشق و عرفان است از این دست ستارگان بی شمار دارند اما در این کتاب که کثرت آنها موجب غفلت از جاودانه کردن اثرشان گردد هر چند کثرت مدعیان شعر و ادب پارسی، کار غواصان کاردان این بحر را دشوار کرده است. علاوه بر این مهم تکلیف بود که ارزشی پیرینه بدر را در نشر آثارش به انجام رسانم زیرا که دوست داشت مزید بر قرار گرفتن در معرض مطالعه عموم به دست هوش سرشار و نقاد ادب شناسان فهیم پارسی سپرده شود و از ایسن به جهت، اذات و نقایص پژوهش طلبیده بود ولی این همه ماجرا نیست و بنده کمترین از همه پاسخی بیانان خواهم می کنم تا با مطالعه آثار بزرگان شعر و ادب و همچنین آثاری از این دست شاکر بهمت بی کران الهی در اعطای گوهر و در دری باشند. خصوصاً که شعر فارسی دست مایه انتقال مفاهیم بلند عالم وجود و درون فطری انسان قرار گرفته است هر چند خالی از عیب و ایراد نباشد.

سید کمال الدین طباطبایی که تخلص محتاج را بر خود گذاشته بود در دوازدهمین روز ماه مبارک رمضان برابر نوزدهم تیر هزار و سیصد و نود و سه در سن هشتاد و یک سالگی در منزل خود دیده از جهان فرو بست و در بهشت زهرای تهران به خاک سپرده شد. با کسب اجازه از حضور روح بزرگ پدرم چند قطعه از اشعار خود را به ذممه این مجموعه اشعار می آورم و لازم است در این محل از همکاری عزیزانی که در گردآوری، تایپ و فهرست نویسی، تصحیح و ویرایش و نهایتاً چاپ این مجموعه بنده یاری نمودند خصوصاً عوامل محترم انتشارات گوهر دانش و سرکار خانم سارا عزت زاده قدر دانی و تشکر نمایم.

همواره این مرد خردمند؛ متین، متواضع و ادیب در ژرفای قلب و جانمان جاودانه خواهد بود.

از فرزندان آن عزیز - مجید طباطبایی